نقدی گذرا بر اندیشه‌ی «یوسف درّه حدّاد» مبنی بر نصرانیت قرآن کریم

عبّاس همامی[1]

رحمت شایسته فرد[2]

چکیده

در مقاله‌ی حاضر، ضمن معرّفی اجمالی یوسف درّه حدّاد (۱۹۱۳ـ۱۹۷۹م)، نویسنده و اسقف مسیحی لبنانی و سوری‌الاصل، و مهم ترین آثار وی، مهم ترین استدلال‌های وی مبنی بر نصرانیت دعوت قرآن که عبارتند از: «حصر خطاب قرآن درباره‌ی اهل کتاب به بنی‌اسرائیل»، «معنای «نصاری» در اصطلاح قرآن»، «یکی بودن انجیل»، «انحصار رسالت مسیح(ع) در قلمرو تورات» و «انحصار دعوت مسیح(ع) به توحید توراتی» که غالباً براساس تفسیر آیات قرآن صورت گرفته، بیان گردیده و در پایان نظرات وی بررسی و مطابق روش‌های علمی معناشناسانه استدلال‌های وی ارزیابی علمی و نقاط لغزش وی بیان شده است. مهم ترین نقدهای وارد بر نظر یوسف درّه حدّاد عبارت است از: «عدم توجّه به تمام آیات مرتبط با موضوع»، «عدم توِجّه کافی به علم لغت و شیوه‌ی استعمال واژگان نزد عرب‌زبانان»، «عدم توجّه به مباحث تاریخی» و «نداشتن دلیل معتبر علمی».

کلید واژه ها: مستشرقان، یوسف درّه حدّاد، نقد اندیشه‌ها، نفی نصرانیت قرآن.

۱- استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی ah@hemami.net

۲- دانش آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی hayatbook@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۵

۱ـ بیان مسأله

یوسف درّه حدّاد با استناد به آیات قرآن، مطالبی در کتاب‌های گوناگون خویش مطرح نموده که در اغلب موارد با آموزه‌های مسلمانان سازگاری ندارد. وی که درصدد اثبات نصرانی بودن دعوت پیامبر اکرم(ص) است، برای اثبات اعتقاد خویش، به شمار زیادی از آیات قرآن تمسّک جسته است.

پرسش‌های اصلی مقاله‌ی حاضر عبارت است از:

اوّلاً: نویسنده بر پایه چه مستنداتی چنین ادّعایی را مطرح می‌نماید؟

ثانیاً: در برابر این ادّعا ـ براساس ضوابط فهم قرآن ـ چه پاسخی می‌توان بیان نمود؟

از این رو پس از معرّفی عناوین مهمترین تألیفات یوسف درّه حدّاد، مهمترین دلایل وی به اختصار بیان شده، سپس نظرات وی بررسی و پاسخ مناسب بیان شده است.

۲ـ مقدّمه ـ یوسف درّه حدّاد و آثار او

یوسف درّه حدّاد (۱۹۱۳ـ۱۹۷۹م)، نویسنده و اسقف مسیحی لبنانی و سوری‌الاصل، بیش از بیست سال از عمر پایانی خود را صرف مطالعات قرآنی نمود؛ و حاصل کار او، تألیف قریب دوازده عنوان کتاب در این زمینه است.

مهم ترین اعتقاد وی آن است که نبیّ مکرّم اسلام– تنها یک مبلّغ مسیحیت بوده که محتوای تورات و انجیل را برای عرب‌زبان‌ها بیان کرده است. وی در کتاب‌های گوناگون خود با استناد به آیات قرآن کریم درصدد اثبات این ادّعاست.

مطالعات یوسف درّه حدّاد که توسط «المکتبة البولسیة» در لبنان چاپ شده، در سه دسته قابل ارائه است؛ «دروس قرآنیه»، «فی سبیل الحوار الاسلامی المسیحی» و «دراسات انجیلیه» (درّه حدّاد، ۴۲۵ ـ ۴۲۶)

الف) دروس قرآنیه

کتاب‌های زیر با این عنوان به چاپ رسیده است:

۱ـ «الانجیل فی القرآن»

۲ـ «القرآن و الکتاب؛ الکتاب الاول: بیئة القرآن الکتابیة»

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

۳ـ «القرآن و الکتاب؛ الکتاب الثانی: أطوار الدعوة القرآنیة» (۳ مجلّد)

۴ـ «نظم القرآن و الکتاب؛ الکتاب الاوّل: اعجاز القرآن»

۵ـ «نظم القرآن و الکتاب؛ الکتاب الثانی: معجزة القرآن» (۳ مجلّد)

۶ـ «ما بین الانجیل و القرآن»

همچنین کتاب‌های «أسرار القرآن»، «المسیح و محمّد فی عرف القرآن» و «سیرة محمّد و سرّه» نیز در این دسته قابل طبقه بندی است که هنوز چاپ نشده است[۳].

ب) فی سبیل الحوار الاسلامی المسیحی

در دسته دوم از آثار یوسف درّه حدّاد می‌توان کتاب‌های زیر را عنوان نمود:

۱ـ «مدخل الی الحوار الاسلامی المسیحی»

۲ـ «القرآن دعوة نصرانیة»

۳ـ «القرآن و المسیحیة»

ج) دراسات انجیلیه

در این مجموعه که به صورت مستقیم آیین مسیحیت ترویج می‌شود، کتاب‌های زیر را می‌توان ذکر کرد:

۱ـ «الدفاع عن المسیحیة»

۲ـ «تاریخ المسیحیة»

۳ـ «فلسفة المسیحیة»

۴ـ «صوفیة المسیحیة»

۵ـ «انجیل برنابا شهادة زور علی القرآن الکریم»

یوسف درّه حدّاد در این دسته، کتاب‌های دیگری نیز به رشته‌ی تحریر درآورده است که هنوز چاپ نشده است؛

۱ـ «المسیح فی الانجیل»

۲ـ «انجیل بولس»

[۳]- کتاب دیگری در برخی از پایگاه‌های اینترنتی با عنوان «الاتقان فی تحریف القرآن» به او نسبت داده‌اند؛ لیکن در فهرست رسمی «المکتبة البولسیة» وجود ندارد.

۳ـ «سیرة المسیح و سرّه»

۴ـ «دروس انجیلیة»،

۵ـ «الدفاع عن المسیحیة من تاریخها و تعلیمها».

۳ـ ادلّه درّه حدّاد برای اثبات تأثیر پذیری قرآن از آموزه‌های آیین نصرانیت

درّه حدّاد در فصل پنجم از کتاب «القرآن دعوة نصرانیة» با استناد به آیات قرآن کریم، نتیجه‌گیری می‌کند که دعوت قرآن، تنها دعوت به نصرانیت است. برخی از دلایل وی عبارتند از:

۳ـ۱ـ حصر خطاب قرآن درباره‌ی اهل کتاب به بنی‌اسرائیل

گاه قرآن اهل کتاب را تکفیر کرده (آل عمران،۶۴ و ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۹۸، النِّساء،۱۲۲، المائده،۱۶، ۲۱، ۶۲، ۶۸، الحدید،۲۹، التوبه،۳۰) و گاهی به ایمان آنان گواهی می‌دهد (الرّعد،۳۶، الانعام،۲۰، البقره،۱۴۶، یونس،۹۴) امّا این ظاهر دوگانه،

اوّلاً: با تمایز قرآن بین گروه مؤمن و کافر اهل کتاب مشخّص می‌گردد:

ـ «الَّذینَ کَفَروا مِن أهلِ الکِتابِ» (۱/۹۸؛ ۲/۵۹؛ ۲/۱۱؛ ۱۰۵/۲)

ـ «وَدَّ کَثیرٌ مِن أهلِ الکِتابِ لَو یَرُدّونَکُم مِن بَعدِ ایمانِکُم کُفّاراً ...» (البقرة،۱۰۹)

ـ «وَدَّت طائفةٌ مِن أهلِ الکِتابِ لَو یُضِلّونَکُم...» (آل عمران،۶۹)

ـ «و قالَت طائِفَةٌ مِن أهلِ الکِتابِ ... و لا تُؤمِنوا إلّا لِمَن تَبِعَ دینَکُم..» (آل عمران،۷۲ و ۷۷)

ـ «و مِن أهلِ الکِتابِ ... قالوا لَیسَ عَلَینا فِي الأُمّیّینَ سَبیلٌ ...» (آل عمران،۷۵)

ـ «لَیسوا سَواءً مِن أهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتلونَ آیاتِ اللهِ آناءَ اللَّیلِ و هُم یَسجُدونَ ... وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحینَ» (۱۱۳/۳)

و به تشخیص آن نیز اشاره «**و لا تُجادِلُوا أهلَ الکِتابِ إلّا بِالَّتي هِيَ أحسَنُ إلّا الَّذینَ ظَلَموا مِنهم...**» (۴۶/۲۹) و تصریح شده است: «**و لَتَجِدَنَّ أشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الیَهودَ و الَّذینَ أشرَکوا وَ لَتَجِدَنَّ أقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالوا إنّا نَصاریٰ**» (المائده،۸۵)

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

بنابراین زمانی که آیه به‌صورت عام بیان می‌کند، باید به قرائن نزدیک و دور توجه کنیم تا مشخّص شود به طور خاص کدام گروه مدّ نظر هستند.

ثانیاً: به اینکه خطاب «اهل الکتاب» قرآن، تنها درباره‌ی «بنی‌اسرائیل» است که در گفتگوی قرآن، مسیحیان جز در پایان دوران مدینه وارد نشده‌اند؛ ولی پیش از آن، خطاب قرآن متوجّه بنی‌اسرائیل است: «**إنَّ هٰذَا القُرآنَ یَقُصُّ عَلیٰ بَنی اسرائیلَ أکثَرَ الَّذی هُم فیهِ یَختَلِفونَ**» (الزّخرف، ۷۶).

پس گفتگوی قرآن با اهل کتاب، جداکننده‌ی یهود و نصارا از بنی‌اسرائیل درباره‌ی داستان مسیح(ع) است و قرآن در داستان مسیح، عقیده‌ی «نصرانیت» را بنا می‌کند و در راه برتری آن، تلاش می‌کند: «**فَآمَنَت طائِفَةٌ مِن بَنی اسرائیلَ** (با دعوت حواریون به مسیح) **وَ کَفَرَت طائِفَةٌ فَأیَّدنَا الَّذینَ آمَنوا عَلیٰ عَدُوِّهِم فَأصبَحوا ظاهِرینَ**» (الصّف، ۱۴).

براساس نص این آیه، قرآن دعوت نصرانی است و بر این اساس و براساس توصیف یهود به «**وَ لا تکونوا أوَّلَ کافِرٍ بِهِ**» (البقره، ۴۱) باید در زمان تعمیم یا پوشیده بودنِ [اهل کتاب]، شبهه را دفع نماییم. پس قرآن در گواهی طلبی متواتر به اهل کتاب، تنها از «نصارای بنی‌اسرائیل» گواهی می‌خواهد که «نزد آنان علم الکتاب است» (الرّعد، ۴۵):

ـ «أوَ لَم یَکُن لَهُم آیَةً أن یَعلَمَهُ عُلَماءُ بَنی إسرائیل» (الشعراء، ۱۹۷) که منظور نصاراست.

ـ «وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن بَني اسرائیلَ عَلیٰ مِثلِهِ ...» (الاحقاف، ۱۰)

همچنین در امر به پرسش، «فإن کُنتَ في شَکٍّ مِمّا أنزَلنا إلَیکَ فَاسأَلِ الَّذینَ یَقرؤُونَ الکِتابَ مِن قَبلِکَ ...» (یونس، ۹۴) پیامبر(ص) را به نصارای بنی‌اسرائیل ارجاع می‌دهد.

همچنین در امر به اقتدا به هدایت اهل کتاب، «**أُولئِکَ الَّذینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ و الحُکمَ و النُّبُوَّةَ ... اَولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللهُ فَبِهُداهُمُ اقتَدِهِ**» (الانعام، ۹۰) یعنی به هدایت نصارای بنی اسرائیل اقتدا کن. پس آنان کسانی هستند که به هدایت امر ما می‌کنند: «**و جَعَلنا مِنهُم اَئِمَّةً یَهدونَ بِأمرِنا**» (السَّجده، ۲۳ ـ ۲۴) و آنان، «دانشمندان عادلی هستند که همراه خدا و فرشتگان، شهادت می‌دهند که «**إنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاسلامُ**» (آل عمران، ۱۸ ـ ۱۹) بلکه خود قرآن گواهی می‌دهد که

«**هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدورِ الَّذینَ اُوتُوا العِلمَ**» [و منظور از الذین اوتوالعلم، دانشمندان نصارا هستند] (العنکبوت، ۴۹).

۳ـ۲ـ معنای «نصاری» در اصطلاح قرآن

قرآن هیچگاه از پیروان مسیح(ع) با عنوان «مسیحیون» نام نمی‌برد؛ با اینکه این نام در تمام دنیا نام شایع آنان بود؛ بلکه از آنان با عنوان «نصاری» یاد می‌کند که نام گروهی از بنی‌اسرائیل است که پیش از قرآن و در خود قرآن به مسیح(ع) ایمان آوردند (الصّف، ۱۴).

اطلاق نام «نصاری» بر «مسیحیان» و «نصارای بنی‌اسرائیل» توسط قرآن، ظاهری دوگانه ایجاد می‌کند؛ گاهی آنان را تکفیر می‌کند: «**و قالَت النَّصاری المَسیحُ ابنُ اللهِ**» (التوبة، ۳۱) و گاهی به دوستی و اسلام آنان شهادت می‌دهد: «**وَ لَتَجِدَنَّ أقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنوا الَّذینَ قالوا إنّا نصاریٰ ... رَبَّنا آمَنّا فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدینَ**» (المائده، ۸۵) که دو گانگی تعبیر در این دو آیه آشکار است (المائده، ۱۵ و ۸۵).

امّا ظاهر دوگانه از قرآنِ ابتدایی و قرآنِ پایانی جدا می‌شود. لذا قرآن در جدال با گروه نجران و مقابله با اهل مرزهای شام، نام نصارا را بر مسیحیان اطلاق می‌کند که اهل بدعت یعقوبیه بودند و قرآن اصلاً با دیگر مسیحیان ارتباط نداشته است؛ از این رو آیه «**لَقَد کَفَرَ الَّذینَ قالوا إنَّ اللهَ هُوَ المَسیحُ ابنُ مَریمَ**» (المائده، ۱۹ و ۷۵) و آیه «**لَقَد کَفَرَ الَّذینَ قالوا إنَّ اللهَ ثالِثُ ثَلاثَة**» (**المائده، ۷۶**) و آیه «**و قالَت النَّصاری المَسیحُ ابنُ اللهِ**» (التوبة، ۳۱) اهل بدعت یعقوبیه از مسیحیان را در نظر دارد. لذا قرآن گاهی به آنان اشاره می‌کند و از آنان نامی نمی‌برد؛ چراکه آنان مستحق نام نصارا نیستند و زمانی که دو بار نام نصارا را بر آنان اطلاق می‌کند (المائده، ۵۱ و التوبة، ۳۱) از باب توسعه در مفهوم است نه از باب تخصیص. و قرآن نام نصارا را از باب تخصیص به پیروان مسیح از بنی‌اسرائیل منحصر می‌کند:

ـ «فآمَنَت طائِفَةٌ مِن بَنی اسرائیلَ و کَفَرَت طائِفَةٌ ...» (الصّف، ۱۴).

ـ «و مِن قَومِ موسیٰ اُمَّةٌ یَهدونَ بِالحَقِّ و بِهِ یَعدِلونَ» (الاعراف، ۱۵۸).

پس آنان امّت نمونه از اهل کتاب هستند: «**یَتلونَ آیاتِ اللهِ آناءَ اللَّیلِ و هُم یَسجُدونَ**» (آل‌عمران، ۱۱۳) و همانان امّت میانه رو از اهل کتاب هستند که تورات و انجیل را در میان اکثریت فاسق اقامه می‌کنند (المائده، ۶۶) و همانان امت خاشع از اهل کتاب هستند که درباره آنان

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

می‌فرماید: «**يُؤمِنونَ بِاللهِ و ما أُنزِلَ إلَيكُم و ما أُنزِلَ إلَيهِم خاشِعينَ لِلّهِ لا يَشتَرونَ بِآياتِ اللهِ ثَمَناً قَليلاً**» (آل‌عمران،۱۹۹).

همچنین آنان گروه کمی از بنی‌اسرائیل هستند که میثاق خداوند را اقامه نمودند: «**و إذ أخَذنا ميثاقَ بَني اسرائيلَ ... فَتَوَلَّيتُم إلّا قَليلاً مِنكُم و أنتُم مُعرِضونَ**» (البقره،۸۳). بنابراین قرآن نام نصارا و صفت دوست داشتن آنان را منحصر به امّتی از قوم موسی(ع) و گروهی از بنی‌اسرائیل می‌داند که به مسیح(ع) ایمان آوردند، پس به حق هدایت می‌کنند و به عدالت حکم می‌کنند.

بنابراین قرآن نام «نصاری» را به پیروان مسیح از بنی‌اسرائیل منحصر می‌داند و اطلاق آن به دیگران از باب توسعه و مجاز است (درّه حدّاد، القرآن دعوة نصرانیه، ۵۸۳ ـ ۵۸۵).

۳ـ۳ـ یکی بودن انجیل

قرآن، انجیل را جز به‌صورت مفرد به‌کار نمی‌برد، پس انجیل یکی است. انجیلی که مسیح(ع) تعلیم داد، یکی است. امّا انجیل نزد مسیحیان با چهار حرف و قرائت تدوین شد؛ انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنّا. همانگونه که قرآن بر هفت قرائت نازل شده است؛ آنگونه که در حدیث صحیح به اجماع آمده است و قرآن با الفاظ گوناگون و معانی واحد است کما آنکه در تفسیر طبری نیز تفسیر کرده است. پس یاران مسیح(ع) چهار قرائت از انجیل را حفظ کردند امّا یاران محمّد(ص) شش قرائت از آن را از دست دادند؛ پس جز قرائت عثمان باقی نماند و این همان مصحف یگانه است.

امّا نصارا از بنی‌اسرائیل تنها انجیل متی و قرائت عبرانی و لهجه سریانی را پذیرفتند. زیرا انجیل متی پیش از آنکه به یونانی ترجمه شود، اوّل تدوین شد. از این رو، مسیحیان قدیمی آن را انجیل عبرانیان نامیدند و مسیحیان جدید، «انجیل نصارا» نامیدند و این همان انجیلی است که ورقه بن نوفل، کشیش مکّه، از عبری به عربی ترجمه کرد و محمّد(ص) شاهد بود؛ همانگونه که در حدیث صحیح نزد شیخین آمده است. از این رو، نصارای بنی‌اسرائیل انجیل را جز به صورت مفرد یاد نمی‌کردند و این همان عقیده‌ی قرآن است؛ لذا قرآن نیز انجیل را جز به صورت مفرد بکار نمی‌برد؛ گویا جز یک قرائت از انجیل وجود ندارد که همان انجیل نصارا از بنی‌اسرائیل است.

وی در ادامه به آیاتی که در آن لفظ «الانجیل» ذکر شده[۴] استشهاد نموده، می‌نویسد:

[۴]- المائده،۴۶ و ۶۶ و ۷۱ و ۱۱۰؛ آل عمران،۳ و ۴۸؛ الاعراف،۱۵۵؛ التوبه،۱۱۱؛ الفتح،۲۹؛ الحدید،۲۷.

پس قرآن، همچون نصارای بنی‌اسرائیل که به هدایت آنان اقتدا می‌کند (الانعام،۹۰) و کسانی که آنان را بر دشمنشان یاری کردیم پس پیروز شدند (الصّفّ،۱۴) جز انجیل یگانه که همان انجیل نصارای بنی‌اسرائیل است نمی‌شناسد و جز به آن اعتراف نمی‌کند. بنابراین انحصار قرآن درباره‌ی انجیل‌های چهارگانه‌ی متواتر نزد مسیحیان به قرائت واحد از انجیل نصارای بنی‌اسرائیل، دلیل دیگری بر نصرانیت قرآن است. (درّه حدّاد، همانجا، ۵۸۶)

۳ـ۴ـ انحصار رسالت مسیح(ع) در قلمرو تورات

نصارای بنی‌اسرائیل، رسالت مسیح(ع) را در قلمرو تورات منحصر می‌کنند و قائل به وجوب اقامه تورات و انجیل هستند. در مجمع کشیشان در انجیل، در مقایسه با تورات که کتاب موسی(ع) بود، حکمت می‌دیدند؛ پس کتاب و حکمت ـ یعنی تورات و انجیل ـ را یاد می‌گرفتند و می‌آموختند. قرآن [نیز] طبق عقیده‌ی آنان و طبق اصطلاح آنان آمد؛ پس در انجیل نسبت به تورات، حکمت وجود دارد: «**وَ لَمّا جاءَ عيسىٰ بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالحِكمَةِ ...** » (الزّخرف،۶۳) و خداوند به مسیح(ع) نیز «الکتاب و الحکمه» و تورات و انجیل را آموخت.

تعبیر «الحکمه» درباره «مسیح(ع)» اصطلاح است امّا درباره‌ی «داوود(ع)» (ص،۲۰) و لقمان (لقمان،۱۲) و دیگران، عام است (البقره،۲۵۱ و ۲۶۹؛ القمر،۵؛ النّحل،۱۲۵) پس تعبیر لغوی است ... (دره حدّاد، ۵۸۷) پس انجیل تنها همان تورات است: «**وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الإنجيلَ فيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ ...** » (المائده،۴۶).

انجیل، تصدیق و تفصیل تورات است: «**و رسولاً إلىٰ بَنى إسرائيلَ ... وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذي حُرِّمَ عَلَيْكُم ...**» (آل عمران،۴۹ ــ۵۰) پس «الکتاب» که بر موسی(ع) با نام «تورات» نازل شده، همان بر عیسی(ع) با نام «انجیل» نازل شده است: «و لَقَد آتَينا موسى الكتاب ... » (البقره،۸۷ ؛ هود،۱۱۰؛ المؤمنون،۴۹؛ الفرقان،۳۵؛ القصص،۴۳) و مسیح(ع) از ابتدای تولد سخن گفت: «**قالَ إنّي عَبْدُ اللّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَني نَبِيًّا ...**» (مریم،۳۰).

قرآن مثل نصارای بنی‌اسرائیل که تورات و انجیل را اقامه می‌کنند، با اهل کتاب از یهود و مسیحیان تحدّی می‌کند:

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

ـ «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلیٰ شَیءٍ حَتَّی تُقیمُوا التَّوْراةَ وَ الإِنْجیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُم...» (المائده،۶۸).

ـ «وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الإِنجیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِم...» (المائده،۶۶).

پس انحصار قرآن درباره رسالت مسیح(ع) در قلمرو تورات، دلیل ویژه‌ای برای نصرانیت قرآن است (درّه حدّاد، همانجا، ۵۸۸).

۳ـ۵ـ انحصار دعوت مسیح(ع) به توحید توراتی

نصارای بنی‌اسرائیل از مسیحیان، به دستور انجیل، به دلیل پیروی از تورات در اعتقادات و احکام، از مسیحیان جدا شدند. پس در تشریع و احکام، اقامه تورات و انجیل را سر می‌دادند و در اعتقادات تثلیث انجیلی را در سایه‌ی توحید توراتی فهمیدند و به فرشته بودن کلمة الله و روح القدس اعتقاد داشتند. پس روح القدس را جبرئیل و کلمة الله را فرشته میکائیل قرار می‌دادند. پس هر دوی آن‌ها روحی از خداوند هستند مانند فرشتگان مقرّب و به سخن مسیح(ع) تمسک کردند: من به سوی پدرم و پدر شما و خدایم و خدای شما می‌روم (یوحنا،۲/ ۱۷)؛ چرا که دعوت مسیح به توحید توراتی منحصر است. قرآن که دعوت مسیح(ع) در انجیل را این چنین فهمید، در مکه اعلام می‌کند:

«وَ لَمَّا جاءَ عیسیٰ بِالْبَیِّناتِ ... إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ» (الزّخرف،۶۳ ـ ۶۴).

و در مدینه اعلام می‌کند: «وَ رَسولاً إِلیٰ بَنی اسرائیلَ ... إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ» (آل عمران،۴۹ ـ۵۱).

و مسیح(ع) در نظر قرآن عبارت است از: «... وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلیٰ مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ ... لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لاَ الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ ...» (النّساء،۱۷۱ ـ ۱۷۲).

پس مسیح(ع) گرچه روحی از جانب خداوند بود، مخلوق است مانند ملائکه مقرّب خداوند و روح القدس همان جبرئیل است: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَق ... » (النّحل،۱۰۲)

یعنی «هرکس دشمن جبرئیل باشد، پس او به اذن خداوند قرآن را بر قلب تو نازل فرمود» (البقره،۹۷) و قرآن در احکام به اقامه تورات و انجیل (امّت وسط) دعوت می‌کند (المائده،۶۶) همچون نصارای بنی‌اسرائیل که بین یهودیت و مسیحیت هستند و قرآن در دین، برای عرب، دین موسی و عیسی را دین واحدی تشریع می‌کند: «... أَنْ أَقیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ ... » (الشوری،۱۳) پس قرآن همانند نصارای بنی‌اسرائیل، دعوت مسیح را به توحید توراتی منحصر می‌کند که دلیل دیگری بر نصرانیت قرآن است (درّه حدّاد، همانجا،۵۸۹).

۴ـ بررسی و نقد دیدگاه‌های یوسف درّه حدّاد مبنی بر تأثیر پذیری قرآن از آیین نصرانیت

۴ـ۱ـ درّه حدّاد ادّعا می‌کند: زمانی که قرآن به کفر بنی‌اسرائیل اشاره می‌کند، منظور «یهود» و زمانی که به ایمان بنی‌اسرائیل اشاره دارد، منظور «نصارا» هستند و همه‌ی تمجیدهای قرآنی از بنی‌اسرائیل همانند استشهاد از بنی‌اسرائیل، امر به پرسش از آنان، امر به اقتدا به هدایت آنان و... متوجّه دانشمندان نصارا می‌باشد؛ در حالی که این نظر درّه حدّاد، تنها در برخی موارد صحیح است؛ قرآن کریم گرچه در موارد زیادی از نصارا تعریف و تمجید نموده است، لیکن در جاهایی نیز آنان را سخت مورد عتاب قرار داده است. برای نمونه، در سوره آل عمران و سوره المائده که داستان آفرینش عیسی(ع) را مطرح می‌کند، به شرک (آل عمران،۶۴؛ المائده،۷۲)، کفر (آل عمران،۷۰؛ المائده،۷۲ و ۷۳)، ضلالت (آل عمران،۶۹؛ المائده،۷۷) و پوشاندن حقیقت (آل عمران،۷۱) توسط نصارای بنی‌اسرائیل اشاره می‌کند. بنابراین مشخّص است که نویسنده به مفهوم تمام آیات مرتبط با موضوع توجّه ننموده است.

۴ـ۲ـ نویسنده ادّعا می‌کند اطلاق عنوان «نصاری» بر مسحیان توسط قرآن کریم بجای واژه «مسیحیون»، به این دلیل است که قرآن تنها با مسیحیان نجران در ارتباط بوده و در نهایت، استفاده می‌کند این مطلب دلالت بر نصرانیت قرآن دارد. بنابراین لازم است با بررسی واژه «نصاری» مشخّص شود قرآن کریم بر چه اساس این واژه را استفاده کرده و چه کسانی را مدّ نظر داشته است.

آنگونه که اهل لغت می‌نویسند، واژه «نصرانی و نصرانیت» درباره مسیحیان به کار رفته و از آنجا که حضرت عیسی(ع) اهل روستای «ناصره» بوده، به ایشان عیسای ناصری، پیروان آن

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

حضرت را «نصرانی» و آیین ایشان را «نصرانیت» نامیده‌اند (نک: ابن منظور،۵/ ۲۱۲؛ زبیدی،۷/ ۵۳۱؛ طریحی،۳/ ۴۵۹).

همچنین دانشمندان تاریخ اذعان دارند به اینکه عرب واژه «مسیح» و «مسیحیت» را نمی‌شناخت و بجای آن، کلمات «نصرانی» و «نصرانیت» را به کار می‌برد و واژه «نصرانیت» پیش از اسلام، نزد همه قبائل عرب شناخته شده بود و در ابیات شعری عرب، در یمن، حجاز، نجد، عراق وسرزمین شام وارد شده است (عودات،۲۵).

استاد جواد علی واژه نصرانیت و نصرانی که در عربی بر پیروان مسیح(ع) اطلاق می‌شود را واژه‌های معرّب دانسته، می‌نویسد: «یهود بر کسی که از دیانت مسیح(ع) پیروی می‌کند «نصاری» اطلاق می‌کردند و در قرآن به این معنا وارد شده است و از این جهت «نصرانیت» برای آیین مسیح% نزد مسلمانان «علَم» شده است» (جواد علی، ۶/ ۵۸۲). وی اصطلاح «عیسوی و مسیحی» در تألیفات قدیم و شعر جاهلی را ناشناخته دانسته، این دو واژه را از اصطلاحات متأخّر برای اطلاق بر نصارا قلمداد کرده است (همو، ۶/ ۵۸۴ ـ ۵۸۵).

آرتور جفری نیز در کتاب «Foreign Vocabulary of the Qurān » این واژه را به معنای «مسیحیان و عیسویان» دانسته، می‌نویسد: «سوره ۵ آیه ۸۲ دلیل و شاهد قاطعی است بر اینکه این واژه در دوره پیش از اسلام رایج بوده است. در حقیقت این واژه در شعر کهن عربی به دفعات به کار رفته است». (Artor Jeffery, 1938, 280).

بنابراین ادّعای یوسف درّه حدّاد مبنی بر اینکه نصارا تنها عنوانی برای فرقه‌ای خاص از مسیحیان است، بنا بر نظر دانشمندان علم لغت و تاریخ، ادّعایی بی‌اساس است و قرآن کریم این واژه را برای همه‌ی مسیحیان به‌کار برده است.

۴ـ۳ـ یوسف درّه حدّاد در تفسیر آیات المائده،۷۵ و ۷۶ و نیز التوبه،۳۱ معتقد است کافر خواندن نصارا توسط قرآن کریم، تنها متوجه فرقه «یعقوبیه» است؛ در حالی که همه گروه‌های مسیحیت به نوعی از بدعت قائل بودند. کما اینکه مطابق آنچه در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده، مسیحیان پس از حضرت عیسی(ع) به سه دسته مهم تقسیم شدند؛ گروه «یعقوبیه» که معتقدند خداوند همان مسیح(ع) است، گروه «ملکانیه» که معتقدند خداوند یکی از سه خداست و گروه «نسطوریه» که معتقدند مسیح(ع) فرزند خداوند است (طبرسی، ۶/ ۷۹۴؛ ابن عطیه،۵/ ۶۲ ــ ۶۳؛ ابن عاشور، ۲۵/ ۲۸۴؛ خوارزمی،۱/ ۵۲).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود قرآن کریم هر سه گروه عمده‌ی مسیحیت که عباتند از: ملکانیه یا ملکیه (کاتولیک)، یعقوبیه (ارتودکس) و نسطوریه (پروتستان) را کافر می‌داند (زحیلی، ۶/ ۲۷۱).

۴ـ۴ـ نویسنده در قیاسی مع الفارق، قرآن کریم را با انجیل مقایسه نموده است؛ حال آنکه در این مقایسه نکات زیر قابل تأمّل است:

اوّل: خود مسیحیان معتقدند خود حضرت عیسی(ع) تعالیمش را تحریر نکرد ... انجیل «مرقس» قبل از دو انجیل «متی» و «لوقا» موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است (ناس،۵۷۶).

از این رو، خود مسیحیان ادّعا ندارند که عبارات اناجیل همان عباراتی است که بر حضرت عیسی(ع) نازل شده باشد. در حالی که تمام الفاظ قرآن کریم از جانب خداوند نازل شده و از ابتدای نزول، در زمان پیامبر اکرم(ص) و بلافاصله پس از نزول، تدوین می‌شد و آن حضرت کاتبانی داشتند که بلافاصله بعد از نزول، آیات را بر آنان قرائت کرد و کاتبان می‌نوشتند و پس از آن نیز به اصحاب آموزش می‌دادند و سینه به سینه آموزش داده می‌شد و نقل می‌گردید.(نک: کتب تاریخ قرآن)

دوم: اختلافی که در بین انجیل‌ها وجود دارد، در موارد زیادی محتوایی است و داستان‌ها و مطالب زیادی در یکی هست که در دیگری وجود ندارد؛ حتی در مواردی، این اختلاف آن‌قدر عمیق است که سه انجیل به نام «اناجیل همنوا» شناخته می‌شود و با انجیل «یوحنا» متفاوت است که در آن بحث «تثلیث» به صراحت نقل شده است. حتی در میان اناجیل همنوا، قدیمی‌ترین و کوتاهترین آن‌ها انجیل مرقس است، و تقریباً تمام مطالبی که در این انجیل آمده، در دو انجیل دیگر تکرار شده است. از سوی دیگر، مطالبی در دو انجیل متی و لوقا آمده که در انجیل مرقس نیست. در هر کدام از دو انجیل متی و لوقا نیز مطالبی آمده که در دیگری موجود نیست (سلیمانی،۸۴).

انجیل چهارم (یوحنا) با سه انجیل دیگر بسیار متفاوت است. ضمن آن که تنها انجیلی است که الهیات عیسی خدایی را ترویج می کند، از نظر سبک نگارش و ترکیب و مطالب با اناجیل دیگر بسیار متفاوت است. در این انجیل مثَل وجود ندارد؛ در حالی که به گفته‌ی سه انجیل دیگر، حضرت عیسی بسیاری از مطالب را در قالب مثَل بیان می کرده است. تعداد اندکی معجزه، یعنی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

هفت عدد، در آن نقل شده، که پنج عدد آنها در اناجیل دیگر موجود نیست. نیز سخنان و مراودات حضرت عیسی در این انجیل با سه انجیل دیگر متفاوت است (همانجا، ۹۵).

سوم: نویسنده ادّعا می‌کند مسلمانان یک قرائت را حفظ و بقیه را فراموش کردند. در حالی که در کتاب‌های علم قرائت، نه تنها قرائات سبعه که قرائات عشره و اربع عشر نیز موجود است و به تفصیل، موارد فرش الحروف و سایر اختلاف‌ها ذکر شده است.

چهارم: آنچه امروزه به عنوان قرائت حفص از عاصم کوفی بین مسلمانان رواج دارد، همان قرائت متواتری است که از زمان نزول قرآن و در دوران حیات نبی مکرّم اسلام(ص) سینه به سینه نقل می‌شد؛ منتها ویژگی قرائت و امتیاز او این است که وی همان قرائتی که بین مردم رواج داشت را نقل نمود و سایر قرائات، بین خواص اهل قرائت ردّ و بدل می‌شد.

پنجم: این سخن نویسنده که معتقد است انجیل متی همان انجیل نصاراست، که ورقه بن نوفل می‌خوانده و می‌نوشته، ادّعایی است که به دلیل تاریخی متقن نیاز دارد، در حالی که نویسنده هیچ سندی برای آن ارائه نکرده است؛ حتی به فرض اثبات این مطلب، دلیلی بر اینکه قرآن کریم تنها انجیل متی را پذیرفته باشد نیست و آنچه خداوند متعال درباره‌ی کتاب‌های آسمانی گذشته نقل می‌کند، اصل نزول آن بر انبیای پیشین است؛ نه آنچه پس از سالیان درازی در بین پیروان این ادیان رواج پیدا کرده است.

ششم: مطابق نظر اهل تحقیق (برای نمونه نک: بلاغی،۱/ ۲۹؛ خویی،۱۳۷؛ معرفت،۲/ ۵۱)، قرائات سبعه از جانب خداوند متعال نبوده، بلکه به واسطه‌ی اجتهاد شخصی برخی از اهل قرائت بوده است؛ همانگونه که در روایتی از امام باقر(ع) نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لٰكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» (کلینی،۲/ ۶۳۰)؛ از این رو، وجود تنها یک قرائت متواتر بین مسلمانان، برای آنان نقطه‌ی قوّت است؛ نه نقطه‌ی ضعف!

۴ـ۵ـ نویسنده مدّعی است که کلمه «الحکمه» برای حضرت مسیح(ع) اصطلاح است [یعنی به معنای انجیل است] امّا درباره‌ی بقیه‌ی پیامبران معنایی عام دارد. از همینجا ادّعای یوسف درّه حدّاد مبنی بر اینکه رسالت حضرت محمد– تنها این بوده که به عرب‌زبانان تورات و انجیل بیاموزد، رد می‌شود زیرا مطابق استلال وی که «الکتاب و الحکمه» را به معنای «تورات و انجیل» می‌پنداشت، رد می‌شود و حکمت در اینجا معنای عامی دارد و به معنای «انجیل» نیست.

۴ـ۶ـ قرآن کریم درباره‌ی حضرت عیسی(ع) می‌فرماید: «**و يُعَلِّمُهُ الكِتابَ و الحِكمَةَ و التَّوراةَ و الإنجيلَ**» (آل عمران،۴۸) همین نحوه‌ی کاربرد «کتاب و حکمت» در کنار «تورات و انجیل» به خوبی گواه بر نفی استدلال نویسنده و «ذکر فرد» بعد از «ذکر جنس» است، به خاطر رساندن اهمیتی که در فرد وجود دارد (طباطبایی،۳/ ۱۹۷).

۴ـ۷ـ یکی از آموزه‌های اصلی در ادیان توحیدی ـ به ویژه قرآن کریم ـ آن است که بین رسولان الهی و کتاب‌های ایشان تفاوتی وجود ندارد و مؤمنان وظیفه دارند به تمام پیامبران و کتاب‌های آنان ایمان بیاورند (البقره،۲۸۶). بنابراین کاملاً طبیعی است که مسلمانان، انجیل و آموزه‌های حضرت مسیح(ع) و تورات و آموزه‌های حضرت موسی(ع) را به رسمیت بشناسند؛ همانگونه که قرآن کریم نیز بسیاری از آموزه‌های تحریف نشده‌ی آنان را تأیید نموده است (برای نمونه نک: البقره،۱۸۳، المائده،۴۵).

۴ـ۸ـ نویسنده ادّعا می‌کند رسالت حضرت مسیح(ع) تنها در قلمرو تورات است و آن حضرت تشریع خاصی نداشته است؛ در حالی که برخی از آیات قرآن کریم همچون (آل عمران،۵۰) و (المائده،۴۷) به خوبی دلالت دارد بر آنکه در انجیل، شریعت مستقل از تورات نیز وجود دارد و حضرت عیسی(ع) صاحب تشریع بوده است.

۴ـ۹ـ اگر آیین مسیحیت تثلیث را نفی و به توحید روی بیاورد، اصلاً اختلاف ماهوی بین دین اسلام و مسیحیت وجود ندارد و ما نیز از چنین اعتقادی استقبال می‌نماییم؛ همانگونه که قرآن کریم به صراحت «توحید» را زمینه‌ی وحدت بین ادیان مطرح نموده است (آل عمران،۶۴). امّا به نظر می رسد که مسیحیت چنین اعتقادی ندارد و اگر بنا بر نظر یوسف درّه حدّاد، نصارا از چنین اعتقادی برخوردار باشند، و حکم به الوهیت عیسی(ع) ننمایند، نسبت به سایر مسیحیان به حقیقت نزدیک‌تر هستند.

۴ـ۱۰ـ اینکه یوسف درّه حدّاد می‌گوید: نصارای بنی‌اسرائیل تثلیث انجیلی را در سایه‌ی توحید توراتی فهمیدند، چیزی جز همان اعتقاد به تثلیث که اعتقاد عموم مسیحیان است، نمی‌باشد که به واسطه‌ی تحریف در آموزه‌های حضرت عیسی(ع) به وجود آمد و قرآن کریم به صراحت بحث تثلیث را نفی و از آنان می‌خواهد دست از اعتقاد به تثلیث بردارند (النّساء،۱۷۱)؛ از این رو به هیچ عنوان نمی‌توان توحید را جزء اعتقادات مسیحیان دانست؛ بله، آموزه‌های اصلی تمام پیامبران دعوت به توحید بوده است؛ آنگونه که خود حضرت عیسی(ع) نیز مردم را به توحید فرا می‌خواند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]

بنابراین درّه حدّاد روح کلّی همه‌ی ادیان الهی را دلیل بر نصرانیت قرآن پنداشته است؛ در حالی که خود نصارا در عمل اعتقاد به تثلیث دارند!

۴ـ۱۱ـ مطابق آیاتی که نویسنده به آن استشهاد می‌کند، قرآن کریم، اهل تورات و انجیل (یهودیان و مسیحیان) را به اقامه‌ی تورات و انجیلِ اصلی و تحریف نشده دعوت نموده است؛ نه به زعم درّه حدّاد اقامه‌ی تورات و انجیلِ کنونی که به یقین در مواردی دستخوش تحریف شده است (برای نمونه نک: خویی، ۳۷ ـ ۳۹).

نتایج مقاله

گرچه یوسف درّه حدّاد زحمات فراوانی در مطالعات قرآنی متحمّل شده است و علی رغم آنکه مسلمان نبوده، سال‌های متمادی از عمر خود را در این راه صرف نموده است، لیکن در مطالعات خود دچار لغزش‌هایی شده است. مطابق آنچه در این مقاله گذشت، برخی از نکاتی که موجب لغزش یوسف درّه حدِاد شده است، عبارت است از:

۱ـ ایشان در مطالعات خود، اگر چه آیات زیادی را مورد مطالعه و توجّه قرار داده است، امّا در موارد زیادی به مفهوم تمام آیات مرتبط با موضوع توجّه نکرده است، درحالی که جهت درک نظر قرآن درباره‌ی یک موضوع لازم است به تمام آیات مرتبط با موضوع مورد نظر توجّه کرد.

۲ـ با مراجعه به علم لغت مشخّص می‌شود یوسف درّه حدّاد در مواردی در زمینه‌ی استعمال واژه نزد عرب‌زبانان دقّت مناسب را نداشته است.

۳ـ برخی از نظرات یوسف درّه حدّاد با استفاده از شواهد تاریخی، از جمله در مبحث تاریخ قرآن و علم قراءات، رد می‌شود.

۴ـ یوسف درّه حدّاد در برخی از مطالعات خود، ادّعاهایی مطرح کرده، امّا دلیل معتبر علمی برای اثبات سخنش بیان نکرده است؛ از این رو، این نظرات پذیرفتنی نیست.

کتابنامه

۱ـ قرآن کریم

۲ـ کتاب مقدّس

۳ـ ابن عاشور، محمّد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی‌تا، چاپ اوّل، بیروت، مؤسسة التاریخ، بی تا.

۴ـ ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرّر الوجیز في تفسیر کتاب الله العزیز، چاپ اوّل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۵ـ ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۶ـ بلاغی، محمّدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، چاپ اوّل، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.

۷ـ جواد علی، المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، چاپ چهارم، دارالساقی، ۱۴۲۲ق.

۸ـ خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، تهران، یار روشن، ۱۳۸۲ش.

۹ـ خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیرالقرآن، قم، موسسة احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.

۱۰ـ همو، نفحات الاعجازفی رد الکتاب المسمّی «حسن الایجاز»، چاپ سوم، بیروت، دار المؤرخ العربی، ۱۴۱۳ق.

۱۱ـ درّه الحدّاد، یوسف، الإنجیل فی القرآن، چاپ سوم، بیروت، المکتبة البولسیة، ۱۹۹۳م.

۱۲ـ همو، القرآن دعوة نصرانیة، چاپ دوم، بیروت، المکتبة البولسیة، ۱۹۸۶م.

۱۳ـ زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اوّل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۴ـ زحیلی، وهبة بن مصطفی، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.

۱۵ـ سلیمانی، عبدالرحیم، عهد جدید؛ تاریخ نگارش و نویسندگان، هفت آسمان، ش ۳ و ۴، ۱۳۷۸ش.

۱۶ـ طباطبائي، سیّدمحمّدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۱۷ـ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.

۱۸ـ طریحی، فخر الدین بن محمّد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

۱۹ـ عودات، حسین، العرب النصاری؛ عرض تاریخی، چاپ اوّل، دمشق، الاهالی، ۱۹۹۲م.

۲۰ـ کلینی، محمّد بن یعقوب، الکافي، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۲۱ـ معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.

۲۲ـ ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ بیستم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ش.

23- Jeffery, Arthur, Foreingn Vocabulary of The Quran, 1938, Oriental Institute Baroda.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1395.9.18.2.3]